

تبیین یک الگوی هویتی ترکیبی شهری در جهت پیشرفت و

توسعه کشور

ناصر فکوهی^۱

چکیده:

در این مقاله تلاش می‌شود که ابتدا تبیین نظری بر اساس قرار دادن مقوله شهر در چارچوب فرایند عمومی جهانی شدن انجام بگیرد و درک جدیدی را که نسبت به فرهنگ و اولویت آن در برابر رویکردهای فناورانه - اقتصادی به توسعه وجود دارد بیان شود. سپس، شهر اسلامی - ایرانی در سه دوره متفاوت تاریخ ایران، یعنی ورود مدرنیته (مشروطه)، شکل گیری مدرنیته بر اساس الگوی غربی (دوره پهلوی)، و سرانجام باز تعریف مدرنیته. ورود ما به نظام جهانی (دوره پسا انقلابی) بررسی خواهد شد و رویکردهای شکلی و صورت‌گرا برای تبیین این الگو نقد می‌شوند. و سرانجام تلاش می‌شود الگوی شهری که شاید بتواند آینده ای بهتر و هماهنگ تر را برای شهروندان ما به وجود بیاورد، بر اساس مشخص کردن گروهی از مهم ترین مولفه های کنونی جامعه ایران و راهبردهایی برای مدیریت آنها بر اساس اصل تفاوت و نه تلاش برای یکسان سازی و از میان بردن تکثر، عرضه شود. رویکرد عمومی مقاله بنیادی است اما در آن به این نکته اساسی که کاربرد پذیر بودن مهم ترین نیاز کنونی شهرهای ما و بالاترین انتظار مسئولان محلی از گرایش های شناخت اجتماعی و فرهنگی است توجه شود و ارائه راه گردد.

واژگان کلیدی: انسان شناسی توسعه، جهانی شدن، زیست جهان، سرمایه های اجتماعی، شهر، قومیت

مقدمه:

رشد شتابزده گروه بزرگی از مولفه های توسعه در کشور ما در طول بیش از پنجاه سال، در آن واحد هم منبع به وجود آمدن امکانات بسیار زیادی برای پیشرفت مادی و قرار

^۱ استاد انسان شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

گرفتن در رده های بالای جهانی به مثابه تولید و مصرف کننده فرهنگی که نمی توان آن را به هیچ عنوان از معادلات جهانی خارج یا حاشیه ای کرد، شده است و هم در درون و در برون به آسیب های زیادی دامن زده که خود ناشی از این رشد سریع در بالا رفتن سرمایه ای فرهنگی و اقتصادی و تغییر کامل شیوه زیستگاهی از غیر شهری به شهری است. مسائل هویتی در این میان به مثابه مسائل نه چندان پر اهمیت به ویژه از طرف اقتصاددانان و فناوران نادیده گرفته شده است و خوشبختانه در سال های اخیر بازگشت به اهمیت فرهنگ در پیشرفت یکی از نتایج خوبی است که بن بست در پیشرفت های صرفا مادی و فناورانه، ما را بدان واداشته اند. هم از این رو به گمان ما برای آنکه بتوان پیشرفت را در الگویی اسلامی- ایرانی تعریف کرد، نیاز به بازنگری به مجموعه هویت هایی است که تنها به صورت ترکیبی قابل شناخت و ارزیابی هستند. این هویت ها شامل الگوهای زیستی، شهری، محلی، قومی، سبک زندگی، معیشتی، جا به جایی های فیزیکی می شوند که به گمان ما از میان همه آنها توجه به وجه تاریخی (ایران و اسلام) و معاصر (قومیت ها، سبک های زندگی، روابط فرامرزی، تاثیرات و مبادلات بین ذهنی با نظام های رسانه ای) اهمیتی ویژه دارد. رسیدن به الگویی که بتواند این هویت های متفاوت گاه حتی متضاد را با یکدیگر سازش دهد، نه با حرکت از پارادایم خیالین «یگانگی هویتی» و رسیدن به «هویت آرمانی»، بلکه با تبیین الگوی «تفاوت» به مثابه اصل اساسی گرد هم آمدن تمام این هویت ها می تواند انجام شود. رابطه متضاد سوژه انفرادی یا گروهی با هویت های متفاوت با سوژه یا گروه دیگر که در نهایت برای رسیدن به یک کنش جمعی و همزیستی اجتماعی لازم است، چگونه باید به نتیجه برسد؟ در این مقاله تلاش خواهد شد که نشان دهیم، اولاً راه حل های آمرانه از هر نوعی (قانونی یا فشار فیزیکی) یا راه حل های تشویقی (در قالب ایجاد امتیازات مادی) هیچ کدام نمی توانند پاسخ به این معضل باشند، زیرا کنشگران اجتماعی امروز با توجه به انقلاب اطلاعاتی و تعاملات گسترده شهری، می توانند موقعیت خود را در اشکال گوناگون حباب های شهری تعریف کنند که در عین انعطاف پذیر بودن در تعامل با سایر حباب ها و مجموع روابط، سختی خاصی نیز دارند و زیست جهان هایی کاملاً جزیره ای شده را به وجود می آورند که عامل اصلی برخوردها و تنش های اجتماعی و بالا رفتن پتانسیل ها و واقعیت ها آنومی در جامعه کنونی است. برعکس ایجاد چنین

الگویی بر اساس در نظر گرفتن مجموع مولفه‌هایی باید انجام بگیرد که در یک مدیریت «تفاوت» به مثابه اصل وارد همسلی با یکدیگر شوند.

طرح مساله و چارچوب نظری

فرایند جهانی شدن در تاریخ معاصر به دو صورت متفاوت تعریف شده اند (آپورای، ۱۹۹۶، ۲۰۰۰؛ ایندا و روزالدو، ۲۰۰۲، ۱-۳۴) و هر چند در همه موارد از واژه «جهانی شدن» (globalization) استفاده نشده است اما کمابیش منظور یکسانی مورد توجه بوده است که در چند مولفه اصای قابل تبیین است:

۱- شکل‌گیری یک بازار جهانی و رو به توسعه که خود را در قالب افزایش دائم روابط تجاری و تجاری شدن روابط سرمایه داری نشان می‌دهد (برودل، ۱۳۷۲). بازاری که در نهایت در قرن بیستم، همه اشکال دیگر اقتصادی را از میان برده و سرمایه داری را بدل به شکل غالب و حتی منحصر به فرد روابط اقتصادی می‌کند. ما به ازای این امر نیز همانگونه که خواهیم دید، تغییر سبک زندگی (نک. به حسامیان و دیگران، ۱۳۷۷؛ فرئول و ژووک، ۲۰۰۳) افراد بر اساس کالایی شدن و دموکراتیزه شدن همزمان مصرف بوده است.

۲- شکل‌گیری روابط رسانه‌ای جدید با دموکراتیزه شدن ابزارهای ارتباطی و کاهش قیمت و سهولت استفاده از آنها (هاگارت، ۲۰۰۴): از ظهور رسانه‌های کاغذی و گسترش آنها گرفته (نشریات و روزنامه‌ها) تا ظهور عکاسی، سینما، رادیو، تلویزیون و سرانجام رایانه‌های خانگی و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی جدیدی که از این امر حاصل شدند. در این فرایند، نظریات فرانکفورتی زیر سؤال بردن فرهنگ مردمی (باتامور، ۱۳۸۰، ۸۱-۹۵؛ جی، ۱۹۹۶) هر چه بیشتر با نظرات مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام (اگر، ۱۹۹۶؛ ویلیامز، ۱۹۸۱) نفی شده‌اند که فرهنگ مردمی را در همه اشکال قابل مطالعه و ارزشمند می‌داند و عاملی برای شناخت کل نظام اجتماعی. استوارت هال (۱۹۹۷) و رویکرد عمومی او به فرهنگ در این حوزه کاملاً گویاست.

۳- شکل‌گیری روابط جدید حرفه‌ای شغلی، با تغییر نظام‌های معیشتی غالب از صنعتی و کشاورزی به بخش سوم یعنی خدمات و در این بخش نیز افزایش دائم

سهام خدمات مالی و روابط کالایی و پولی. و افزون بر این تغییر شکل ساختاری قشر بندی اجتماعی از مفهوم طبقه چه در معنای آن در جامعه شناسی آمریکایی و چه در معنای کلاسیک در اقتصاد سیاسی مارکسیستی به سوی تعریف گروه های شغلی - حرفه ای (catégories socio-professionnelle- CSP) در زبان بوردیو (۱۹۷۹، ۱۹۷۲، etc). از طرف دیگر ظهور تعداد بی شماری کالاهای جدید مصرفی صنعتی که به صورت تولید انبوه وارد بازارها شده و سلک های زندگی را تغییر دادند. و همین طور کالایی شدن گروه بزرگی از خدمات از پزشکی و زیبایی گرفته، تا تحصیل و اوقات فراغت و غیره.

۴- تغییر موقعیت های زیستگاهی یا فضایی، یعنی رابطه با زمین و دقیق تر بگوییم با فضا. در این زمینه مفهوم سرزمین زدایی در رویکردی که دولوز به آن داده است (دولوژ و گتاری، ۱۹۷۲؛ لوفبور، ۱۹۶۸، ۱۹۷۴) اما بیشتر از آن در رویکرد آپادورای (۲۰۰۰) مد نظر ما بوده است. رویکردی که متفکرانی چون نگرپونته (۱۹۹۷) و کاستلز (۱۳۸۰) از ابتدای دهه ۱۹۸۰، مطرح کردند اما برخلاف نظر آنها بیشتر از آنکه به سوی روابطی صرفا متأثر از تغییر میان کنش های فناورانه برود، چیزی که پیش از آنها در مباحث مربوط به جامعه پسا صنعتی از جمله به وسیله تورن (۱۹۹۲) و بل (۱۹۷۳) نیز مطرح می شد، دگرگونی های فرهنگی را روی مدل هایی که انسان شناسی فرهنگی پیش می نهاد در برمی گرفت (ایندا و روزالدو، ۲۰۰۲، ۳۵-۸۰). از جمله مهم ترین این مدل ها، همانگونه که گزارش سازمان ملل (سازمان ملل، ۱۳۸۸) نشان می دهد، زیستن به صورت گسترده در شهرها و ایجاد پیوند میان شهرنشینی و نگاه به زندگی و شیوه زیست های متفاوتی که حاصل از این امر است. مجازی شدن گسترده روابط فیزیکی که خود را با گسترش امکان عملی استفاده از این موقعیت ها مرتبط است، خود دارای ما به ازاهایی دیگری بوده است که مهم ترین آنها را در تغییر رابطه با زمان (کلرمن، ۱۹۸۹، ۲۰-۳۷) می بینیم.

۵- تغییر موقعیت های زمانی یعنی دگرگون شدن رابطه یا زمان و خروج زمان از وضعیت های ایستای مبتنی بر نبود یا کمبود رابطه سرزمینی مجازی و برعکس ورود به وضعیت های سرزمینی مجازی به گونه ای که سرزمین های متفاوت زمان های متفاوتی را به صورت همزمان تجربه کنند. راپاپورت (راپاپورت، ۱۹۹۹، ۴۶۰-۵۰۲؛

فکوهی ۱۳۸۳ الف، ۲۳۶-۲۳۹؛ کلرمن، همان) جزو نظریه پردازانی بوده است که به ویژه بر این تغییر رابطه با واحد زمان/فضا (time-space) انگشت گذاشته است. و مارک اوژه (اوژه، ۱۳۸۷، ۲۰۱۳) تلاش کرده ما به ازاهای فرهنگی این تغییر روابط را در خرده واحدهای شهریه نمایش گذارد. این نکته به صورت کاملاً مشخصی با تغییر موقعیت های فیزیکی با موقعیت های مجازی بستگی دارد.

۶- نتیجه کلی این روابط و دگرگونی ها یا بهتر است بگوییم مهم ترین نتیجه در حوزه کاری ما، پیوند یافتن هر چه بیشتر موقعیت های هویتی و شکل گیری هویت های چندگانه و متداخل و پویا (پولیکار، ۲۰۰۳، ۲۲۶-۲۳۱؛ ۲۶۷-۲۷۳)، در ارتباط با موقعیت های زمانی، فضایی، شغلی، سبک زندگی، اقتصادی و اجتماعی و غیره است. بدین ترتیب هویت بدل به مهم ترین مولفه و مهم ترین محور دگرگونی های جهان آتی به حساب می آید که هر چه بیشتر جای مفهوم «جماعت» (community) را به مفهوم «اقلیت» (minority) در معنایی جدید داده است. یعنی اقلیتی که نه در برابر یک اکثریت، بلکه قائم به خود است و در کنار اقلیت های دیگر مفهوم عمومی جامعه را می سازد (بلان، فکوهی و رولن، ۲۰۱۳، ۷-۱۶). نتیجه آنکه امروز مفهوم «جماعت گرایی» (communitarianism) یعنی قائل شدن اولویت برای جماعت و هویت خودی در برابر هویت دیگری در پهنه های کلانشهری لزوماً امری منفی تلقی نمی شود (بل، ۱۹۹۳). مگر آنکه به گرایش های بیانه هراس بیانجامد.

در چنین شرایطی، نگاه ما به شهر و شهرنشینی، و رابطه آنها با توسعه و تعیین الگوی پیشرفت ایرانی - اسلامی، نمی تواند بحثی خارج از دو مفهوم اساسی هویت و فرهنگ باشد. سایر موارد و مولفه هایی که در جهان امروز گاه به مثابه محورهای اصلی حیات انسانی مطرح می شوند، نظیر اقتصاد، سیاست، دانش و غیره، به باور ما امروز به شدت تحت تاثیر دو مولفه فوق قرار دارند و از آنها تاثیر می پذیرند.

به همین دلیل نیز سخن گفتن از شهر اسلامی، یا شهر ایرانی، در موقعیتی از پیشرفت را باید در مقام نخست در چهارچوب دو مولفه فوق قرار داد. به عبارت دیگر شهر ایرانی - اسلامی، شهری است که نه فقط یک فضا و یک زمان، یا در مجموعه ای از کارکردها و روابط شهری تعریف شود بلکه بیشتر از هر چیز باید گویای یک هویت و یک فرهنگ باشد. این نکته البته خاص شهری نیست که ما در فرهنگ خود تعریف کنیم. برخلاف آنچه گاه

مطرح شده است، فرایند جهانی شدن، افزون بر گرایش به یکسان سازی که گرایشی مخرب است، گرایش به متفاوت سازی را نیز در خود دارد که در صورت مدیریت شدن درست و مناسب، می تواند روندی سازنده باشد.

به عبارت دیگر، ظهور، یا تقویت هویت های شهری، ملی، منطقه ای، شکل گیری جماعت های هویتی زمانی/ مکانی در نقاط گوناگون جهان نه فقط نافی جهانی شدن و تسهیل فرایندهای ارتباطی و تبادلات فرهنگی در آن نیست، بلکه این روابط را تقویت کرده و به آنها امکان می دهد که بدون روی آوردن به تنش، بتوانند در همسازی با یکدیگر رشد کنند.

این رویکرد لزوماً، رویکردهایی را که در طول سال های اخیر درباره «معماری اسلامی» و «شهر اسلامی» رایج بوده اند را تایید نمی کند. رویکردهایی که اغلب تلاش کرده اند که مشخصات این شهر را نه با مطالعات میدانی و انسان شناختی و جامعه شناختی بیرون بیاورند بلکه بیشتر به سوی استفاده صوری گرایانه از متون کلاسیک یا آثار بستانی و قدیمی در معماری و شهرسازی رفته اند و در این کار نیز تقریباً همیشه شکل ها را بدون توجه نه به محتواها و نه به ظروف زمانی / مکانی به مثابه شکل های آرمانی در نظر گرفته اند (نقی زاده، ۱۳۷۸ الف، ۹۹-۱۱۶؛ ب، ۳۱-۶۶؛ فرجام و دیگران، ۱۳۹۰، ۲۷-۴۰).

در این مقاله تلاش ما تبیین الگویی برای این هویت سازی شهری در قالبی ترکیبی است که می تواند برای ما به مثابه کشوری با مشخصات ویژه خود مناسب به نظر بیاید. ترکیبی که در عین پویا بودن بتواند عناصر ایستای لازم برای ایجاد انسجام های فضایی و زمانی را در خود داشته باشد. تجربه جهانی و تجربه های ملی و محلی در خطوط تاریخی و در موقعیت معاصر می توانند در این زمینه به ما کمک مهمی بکنند. در عین حال رویکرد ما، انسان شناسی شهری (فکوهی، ۱۳۸۳ الف) خواهد بود و دیدگاهی بین رشته ای را در خود دارد که به باور ما، تنها رویکردی است که می تواند به صورت جامع برای درک و تبیین موقعیت های کنونی در پیچیدگی آنها امکان پذیر کند. برای آنکه بتوانیم در این مقاله با توجه به حجم محدود آن، به تبیین نامبرده برسیم، محور بحث خود را موقعیت معاصر و کنونی قرار داده ایم و از لحاظ تاریخی، شهر پس از اسلام، که به همین دلیل نیز دو هویت ایرانی و اسلامی را بتوانیم در آن به بحث بگذاریم.

ملاحظه ای روش شناختی

روش شناسی به کار گرفته شده در این مقاله، روشی اسنادی - تحلیلی است که البته با استفاده از مصادیق و رویکردهای تطبیقی تکمیل می شود. در واقع به نظر ما، در چنین مباحثی ابتدا نیاز به برخورداری از پایه های قوی نظری وجود دارد که بتوان بر پایه آنها، پژوهش های موردی را چه در دیدگاه تاریخ و چه در دیدگاه معاصر تعریف کرده و به نتیجه رساند. ادبیات گسترده ای که در زمینه شهری در دوران پس از اسلام در ایران وجود دارد (بوثورث، ۲۰۰۷)، تاریخ دراز مدت شهرنشینی در ایران و همچنین تجربیات شهرهای دیگر اسلامی در اینجا می توانند به کمک ما بیانند تا بتوانیم پایه های نظری محکمی برای کار خود بیابیم.

نکته اساسی در نظر ما، رسیدن به سازوکارهایی است که بتوانند در نهایت امکان دهند مدیریت تفاوت را در مولفه های هویتی و فرهنگی که با آنها سروکار داریم به دست بیاوریم. تعیین این مولفه ها خود نیاز به روش های گوناگونی دارد که در این مقاله تلاش شده است با رویکردی جامعه - انسان شناختی به آنها پرداخته شود. از این رو باید تاکید داشت که نگاه روش شناختی ما در اینجا نگاهی نظری و بنیادی به مساله است اما قابلیت کاربرد پذیری و دادن الگوهایی برای انجام پروژه های عملی و میدانی همواره مد نظر بوده است.

شهر ایرانی در چشم انداز تاریخی

سخن گفتن از شهر ایرانی - اسلامی، یا به بیانی دیگر و شاید مرسوم تر در ادبیات شهر سازی، شهر ایرانی دوران اسلامی، به هیچ رو به معنای آن نیست که سنت بزرگ شهرنشینی ایرانی پیش از اسلام نادیده گرفته شود. در این مورد نگاهی به مطالعات باستان شناسی شهری در ایران از دوران پیش ایلامی تا دوران ورود اسلام به ایران اهمیت دارد (اشرف، ۱۳۵۳). این سنت هر چند تا دوران مدرن، هرگز جمعیت های بزرگی را در خود جای نمی داد و کمتر از بیست در صد از مردم این پهنه را در بر می گرفت، اما به دلایل متعدد، ارزش مطالعاتی زیادی دارد. زیرا شهرها همواره مرکز قدرت، ثروت، دانش، ابداع های فکری و سبک های زندگی و مهارت های جدیدی بودند که بخش بزرگی از نظام

فرهنگی را ختی در یک پهنه کاملاً روستایی یا روستایی - عشایری نظیر ایران می ساختند (افشار نادری، ۱۳۶۳؛ امان الهی، ۱۳۷۰).

بنابراین این نکته نخستین اما ثابت در تاریخ ایران را نباید فراموش کرد که نسبت کمی پایین جمعیت شهرنشینی، را نباید به همان شکل به تحلیل موقعیت فرهنگی و درک آن تعمیم داد. محوریت سیاسی شهر به گونه ای که حبیبی (۱۳۸۰، ۱۵-۳۵) نشان می دهد و حتی آن را در شکل دادن به مکاتب تاریخی معماری (حبیبی، ۱۳۹۰) و نفوذش را بر حوزه های مدرن (حبیبی، ۱۳۸۰) نشان می دهد، یا محوریت فرهنگی آن به شیوه ای که سلطانزاده (۱۳۶۲، ۱۳۶۵، ۱۳۷۰، ۱۳۸۰) و فلامکی (۱۳۸۵) در بررسی عناصر اساسی شهر ایران بر آن تاکید داشته اند و یا حتی تاثیر اسطوره ای شهر در ادبیات و شعر معاصر به گونه ای که ستاری (۱۳۸۵، ۱۳۹۱) بر آن تاکید کرده است، نباید از نظر دور بمانند. همانگونه که برمن (۱۳۷۹) مثال بسیار مورد تاکید را در ادبیات جامعه شناسی شهری جدید عرضه کرده است. این نکته اهمیت زیادی دارد. زیرا نگاه استعماری (اسد، ۱۹۷۳؛ توکلی، ۱۳۸۵؛ وولف، ۱۹۸۲) و شرق شناسانه (سعید، ۱۳۶۸)، عمدتاً با تکیه کردن بر نوعی «خود محور گرایی (ethnocentrism) تلاش داشته است که دورانی بسیار متاخر و حتی تا امروز در کشورهای غیر غربی و در کشور ما به طور خاص در بحثی که در این مقاله داریم دست به نوعی «فلکلوری کردن» استدلال ها و مباحث بزند: اینکه ایران کشوری بوده است که پهنه های گسترده آن از چند هزار سال پیش تا شاید پنجاه سال پیش، عمدتاً روستایی و عشایری بوده است، به هیچ وجه بدین معنا نیست، که فرهنگ شهری در دوران پیش از ورود مدرنیته غربی به آن (که با مشروطه آغاز می شود) در آن اهمیتی نداشته است. برعکس، در ایران، نیز همچون اغلب نظام های فرهنگی دیگر جهان به ویژه نظام های اروپایی، شهرها بوده اند که در مقام نخست، فرهنگ را در خود رشد داده و به مهارت های گوناگون زندگی دامن می زده اند و سخن گفتن به گونه ای که بسیار رایج است از رابطه «سلطه آمیز» شهرها نسبت به روستاها نیز، بیش از اندازه اغراق آمیز است. در حقیقت آنچه از دوران پیش از اسلام تا شروع مدرنیته در ایران شاهدش بوده ایم، رابطه ای دیالکتیک میان سه شیوه زندگی روستایی، عشایری و شهری بوده است (فکوهی، ۱۳۸۳ الف، ۲۳۷-۲۶۱).

شهر ایرانی پیش از اسلام از این لحاظ بسیار گویا است. برای مثال اگر شهر هخامنشی (حیبی، ۱۳۸۰، ۱۵)، یعنی قدیمی ترین نمونه شهر ایرانی، در دوران پسا ایلامی، را در نظر بگیریم، ناچاریم، تصویری را که پیر بریان (۱۳۷۹، ۴۱۷-۴۳۰) متخصص اساسی این دوران از نظام هخامنشی ارائه می دهد را بپذیریم. جایی که وی از «پادشاهان خانه به دوش» سخن می گوید. پادشاهانی که بین شهرهای مختلف به گونه ای «بیلاق - قشلاق» می کردند و البته بریان این امر را کاملا در رابطه با مدیریت خاص هخامنشی بر سرزمینشان و نیازی که برای تماس مستقیم با مردم احساس می کردند تعبیر می کند. نظام عشایری از همین دوران بسیار باستانی کاملا بر نظام شهری موثر بود. در بسیاری از دوره های تاریخی ایران، رئوسای عشایر در راس نظام های سیاسی ایران قرار داشتند و حتی در انقلاب مشروطه نقشی برجسته در پیروزی آن داشتند، نقش عشایر در انقلاب اسلامی و به ویژه در جنگ تحمیلی با عراق را نیز نباید از یاد برد. همین امر را می توان و باید درباره روستاها مطرح کرد. اینکه «آرباب» یا «حاکم» روستا در شهر زندگی کند، اینکه روستائیان به شهرها رفت و آمد داشته باشند و اینکه فرهنگ شهری بر روستا تاثیر پذیر باشد، اموری به هیچ عنوان عجیب نیستند. تبدیل روستاها به شهرها فرایندی بسیار رایج در شکل گیری شهرها در ایران بوده است (سازمان ملل، ۱۳۸۸، ۲۳-۶۴؛ فکوهی ۱۳۸۳ الف، ۴۳-۴۴) اما فرایند برعکس به دلایل طبیعی (مصیبت ها و خرابی های طبیعی) و یا سیاسی (جنگ ها و غارت های بیرونی) نیز رایج بوده اند.

شهر ایرانی پیش از اسلام، موضوع بسیار جالب توجهی برای مطالعه است و هر چند در اینجا ما به آن نمی پردازیم اما باید توجه داشت که این شهر به صورت های واقعی و نمادین، در شهر ایرانی - اسلامی تداوم می یابد. هم از این رو است که با تحلیل شهر پسا اسلامی می توان به گونه ای شهر باستانی ایرانی را نیز باز یافت.

عناصر اساسی این شهر را می توان به صورت زیر در حوزه هویتی و فرهنگی مطرح

کرد:

الف- تمرکز گروهی از فضاها به مثابه فضاهای بنیانگذار که خود را در قالب «هسته

شهری» مطرح می کنند: مسجد جامع، بازار، مدرسه، ارگ حکومتی...

ب- غالب بودن تقسیم بندی کاستی پیش از اسلامی به روایت دومزلی آن (ستاری،

۱۳۸۰ الف، ۴۵-۶۴) به صورت بازتولید شده در فرهنگ جدید: روستائیان، روحانیون و

جنگجویان که گروه‌های جدیدی با تغییرات کمابیشی به آنها اضافه می‌شدند و یا تقویت و تضعیف می‌شدند مثل بازرگانان و بردگان و دبیران و غیره.

ج- کارکردهای محدود شهری، که چندان با کارکردهای امروزی متفاوت نیستند: پهنه‌های مسکونی، کاری، فراغتی، حمل و نقلی. هر چند روشن است که نسبت‌های یک جهان کشاورزی با یک جهان صنعتی و پسا صنعتی یکی نیستند، اما کارکردها در اساس خود یکسان باقی می‌مانند (فکوهی ۱۳۸۳ الف، ۲۸۸-۲۹۰).

د- روابط هویتی بر خلاف دروان حدید حاصل موقعیت‌ها و تعلق‌های جماعتی (بلانشه و فرانکار، ۲۰۰۳، ۱۸-۲۵) هستند و نه نتیجه شیوه‌های زندگی و روابط زمانی فضایی باشهر.

ه- موقعیت‌های اقلیمی - منطقه‌ای دخالتی پیوسته و بسیار موثر تر از امروز بر شکل‌گیری هویت‌ها البته در سطح جماعتی دارند.

با توجه به این نکات، شهر تاریخی ایرانی - اسلامی بیشتر از آنکه به مثابه یک عامل هویت بخش و فرهنگی درک شود، باید در قالبی از «تکه بندی»‌هایی تعریف شود که از خلال کانال‌های مشخصی در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند اما نبود پویایی بالا در روابط گوناگون ایجاد هویت‌های ترکیبی و فرهنگی جدید را چندان ممکن نمی‌کند. افراد بیشتر از آنکه از روابط اجتماعی یا فرهنگی خود در خارج از جماعت خویش تاثیر بپذیرند و امکان داشته باشند که هویت خود یا سبک زندگی دیگری پیدا کنند، کلیشه‌های هویت ساز یکسانی را که نسل به نسل تکرار می‌شده است، را دنبال می‌کنند و هر گونه خروج از این مولفه‌ها به نوعی به معنای خروج از جماعت بوده است که در جهان پیش مدرن، تقریباً به گونه‌ای اخراج از نظام اجتماعی و حضور در ورابط اجتماعی بوده است. از این روست که درک و تحلیل روابط هویتی در جهان پیش صنعتی بسیار ساده تر از جهان مدرن است و به همین دلیل نیز نمی‌توان از مولفه‌های هویتی یا فرهنگی به مثابه مولفه‌های اساسی در نظام اجتماعی سخن گفت و بیشتر باید موقعیت‌های جماعتی - کاستی در این مورد را پیش کشید.

شهر ایرانی مدرن

الگوی شهر ایرانی «مدرن» به دوران ناصری و به طور خاص به حاکمیت ناصر الدین شاه (عباسی، ۱۳۷۲؛ رضوانی و قاضیها، ۱۳۷۴) و فتحعلیشاه و سپس به دوران پهلوی به ویژه دوره پهلوی اول (کرونین، ۱۳۸۷) بر می‌گردد. بنابراین ورود الگوی شهر ایرانی «مدرن» را (که ناچاریم دائما این واژه را درون گیومه قرار دهیم چون تضادی آشستی ناپذیر از ابتدا با مدرنیته داشت) در سه دوره قابل تفکیک از یکدیگر انجام می‌گیرد که این تمایز هم از لحاظ کمی و هم از کیفی قابل ملاحظه هستند. اما آنچه برای ما اهمیت اساسی دارد تفاوت و مشخصات کیفی این دوره‌ها است. از طرف دیگر تهران را می‌توان به مقابله نوعی «الگوی مادر» در نظر گرفت زیرا به دلایل بسیار زیادی از ابتدا تا امروز هر چند ایران به طرف یک «بزرگ سری» (سازمان ملل، ۶۷-۲۹۰) شهری روی مدل بسیاری از کشورهای جهان سوم نرفت و پایتخت آن تبدیل به غولی که در اطرافش هیچ چیز جز شهرهای کوچک وجود نداشتند، نشد. نقش برنامه‌ای همچون طرح ستیران (ستیران، ۱۳۵۵) که درست پیش از انقلاب آغاز شد و پس از آن به اجرا در آمد را نباید در این میان نادیده گرفت اما تهران به عنوان الگویی مطلق باقی ماند و تا همین امروز نیز هر آنچه در تهران اتفاق می‌افتد با زمانی کمابیش کوتاه به شهرستان‌ها تعمیم می‌یابد (پل فیروزه، ۱۳۸۹).

دوره نخست یعنی اواخر قاجار را باید، بیش از هر چیز با ورود فناری‌های مدرن صنعتی همراه دانست که به ناچار شکل شهر را تغییر می‌داد و ناصر الدین شاه و مظفرالدین شاه در سفرهایی که به خارج از کشور و به خصوص به فرانسه کردند، فناوری‌هایی چون دستگاه فیلمبرداری، عکاسی برق، چاپ و غیره را به تدریج به ایران آوردند و یا در تقویت آنها در کشور کوشیدند. این دستگاه‌ها با نوعی عقلانیت فناورانه و ابزاری در نظام‌های دیگر مثلا در نظام اقتصادی (حسابرسی دولتی، بانک و پول) و نظام دانشگاهی (دارلنون)، نظام پزشکی و ارتش و حمل و نقل (راه آهن) و ... همراه بود که شکل شهرها و شیوه زندگی مردم را در آنها تغییر می‌داد. «اروپا» به گونه‌ای معکوس با آنچه سعید در «شرق شناسی» عنوان می‌کند، در قالب «فرنگ» و سپس «غرب» در اذهان ایرانیان شهرنشی، ابداع شد. همانگونه که این نقش را ابداع «تهران» در ذهن شهرستانی‌ها داشت. نکته مهم و آسیب‌زا در این ابداع‌های ذهنی که سپس به گونه‌های مختلف تجسم مادی می‌یافت، آسیب‌زا بودن آنها بود که دلیل عمده آن برون‌زا بودنشان و عدم انطباقشان با

نظام های فضایی / زمانی موجود بود. هر چند چه در اواخر قاجار و چه در دوره های بعدی، به دلیل استبداد موجود، مدرنیته بر شدت آسیب زایی خود در فضا های شهری، با شکل آمرانه خود افزود.

در دوره دوم یعنی پهلوی اول، عقلانیت ابزاری این بار بیش از پیش در شکل نهادینه ادامه یافت (کرونین، ۱۳۸۷). مساله دیگر ای یا آن اختراع فناورانه نبود بلکه ابزارهای «مدرنیته» که باید در دراز مدت «مدرنیته» را می ساختند اهمیت داشتند. به همین جهت نیز از دیدگاه رضا شاه بیشترین اهمیت به ساخت «دولت ملی مقتدر» داده می شد. هر چند این «اقتدار» بیشتر از آنکه در مفهوم «دولت ملی» اروپایی در برابر خارجی و بیگانه باشد، برعلیه نظام های قدرت و و آشفته درونی بود: به عبارت دیگر مشکل رضا شاه بیشتر از آنکه رسیدن به استقلال در برابر روسیه و انگلستان، دو قدرت بزرگ استعماری باشد، رسیدن به اقتدار در میان قبایل چادر نشین، تخته فاپو کردن آنها، از بین بردن قدرت خوانین مختلف تشکیل قدرتی بود که یک مرکزیت سیاسی آمرانه را ایجاد کند (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ۲۷-۶۳). البته همه این موارد در ایران آشفته ای که قاجار به جای گذاشته بودند ضروری بود، اما همراه نبودن آنها با استقلال بیرونی، همه آنها را بازگشت پذیر و شکننده می کرد. در عین حال که آمرانه بودن، پشتیبانی مردمی از این اقدامات را نیز نه تنها ایجاد نمی کرد بلکه با واکنش های حاد روبرو می کرد: تغییرات آمرانه در سبک زندگی مردم نظیر کشف حجاب (ضهابی، ۱۳۸۷، ۲۸۸-۳۱۴) و تغییر لباس مردان، نمونه هایی روشن از این امر هستند. در عین حال، استبداد زیمنه را برای توزیع نابرابر فضا نیز باز می گذاشت و بزودی شهر ایرانی الگویی کاملا نابرابر یافت از محله های فقیر نسینی که اکثریت آن را تشکیل می دادند تا محله های اعیان نشینی که اقلیتی کوچک از فضای شهری را می ساخت. این در حالی بود که این تضاد طبقاتی، نه همچون اروپا ریشه در صنعتی شدن، بلکه ریشه در یک اشرافیت پیش سرمایه داری زورگو و فاسد داشت که از همان زمان سوداگری بر زمین و فضا را د راس نظام های اقتصادی خود قرار داد. نتیجه یک الگوی شهری بود که صرفا بر تهران متمرکز بود و تفکر فضایی را به مثابه فضای مدرن نهادینه شده، به عنوان مهم ترین و اساسی ترین رکن «مدرنیته» در نظر می گرفت. شهر ایرانی در این زمان بیشتر با استحکام فیزیکی تعریف می شود و با نظم اداری و حکمتی و آمرانه ای که البته نمی توانست همه گیر شده و کل فضای شهری را پوشش دهد، اما

تلاش می کرد بخش هایی از شهر را به شکل «فرنگ» در آورد. این سیاست تا به آخر ادامه یافت و البته نمی توانست با شکستی که اشغال ایران آن را تا به نهایت تخریب پیش برد پایان یابد (آبراهامیان، ۱۳۸۷، ۱۳۸۹).

در دوره سوم، یعنی دوره ای که با یک پُرانتر کوتاه مدت (نهضت ملی شدن نفت) آغاز شد (سفری، ۱۳۷۱). ایران شانس خود را برای افتادن در راهی درست برای تیجاده گروهی از الگوهای با ثبات در زمینه توسعه شهری از دست داد، زیرا حاکمیت سیاسی باز هم بیشتر از پانکه به فکر استقلال بیرونی باشد، تلاش داشت وابستگی بیرونی را با پیشرفت «مدرنیته» درونی تلفیق کند دکتر مصدق به خوبی آگاه بود که برای تامین هزینه های سنگین نوسازی کشور نیاز به درآمدی بزرگ وجود دارد و البته این درآمد، درآمد نفتی بود که باید ملی می شد. اما دربار، به دلیل وابستگی شدید به نظام سرمایه داری بین المللی، سرانجام کارگزار یک کودتای ضد ملی شد (آبراهامیان، ۱۳۹۲)، تا قدرت خود را به هر بهایی، ولو انقلابی که بزودی از راه می رسید، حفظ کند. با وجود این، درآمد نفت ملی شده، دیگر نمی توانست همچون پیش از این دوران به تاراج رود سرمایه های روز افزون نفتی، عاملی شد در تغییر گسترده شهری و سبک زندگی در ایران. دولت پهلوی دوم، پس از کودتا، تمام تضادهای خود را که سراسر منطق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی آن را آکنده بودند از طریق تزریق پول درمان می کرد بدون توجه به آنکه این پول درمانی انتظارات را بالا برده و این انتظارات روزافزون را نمی توان با یک رژیم دیکتاتوری سنتی و عقب افتاده جهان سومی و در عین حال یک وابستگی بسیار شدید به بیگانگان سازش داد. بدین ترتیب بود که انقلاب اسلامی به مثابه راه حلی در برابر آنومی عمومی رژیم ارائه داد. الگوی «شهر مدرن» پهلوی دوم، شهری بود به عایت نابرابر، که هر چند تقریباً تمام اقشار مردم در آن درآمد بیشتری پیدا کرده بودند و امکانات شهری در آن افزایش یافته بود. اما هرگز نابرابری طبقاتی میان تهران و شهرستان ها از یک سو و در هر شهر و به خصوص و در تهران، نابرابری طبقاتی بین یک گروه اقلیت اشراف زده و تکنوکرات های وابسته به سیستم و گروه بزرگ مردمی که در قاعده جامعه به حال خود رها شده بودند و از هر فضایی محروم بودند را احساس نمی کردند. شکی نیست که در طول دوره پهلوی دوم به دلیل بالا بودن میزان تزریق پول، قشر متوسط شروع به رشد کرد و حتی از امکاناتی مثل صاحب خانه شدن، تاسیسات شهری (آب لوله کشی، برق، تلفن،

رادیو و تلویزیون و... برخوردار شد و در دوره ای کوتاه (بین سال های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵) حتی از امکانتی فوق العاده مثل توانایی خرید خودرو شخصی و سفر به خارج و تحصیلات دانشگاهی و غیره نیز بهره مند شد، اما، ناسازگاری ساختار عمومی رژیم که در بطن خود سنت گرا اما در صورت بسیار «مدرن» می نمود سرانجام آن را از پا در آورد (بحرانی، ۱۳۸۸، ۱۱۴-۱۶۲). و الگوی «مدرنیته شهری» باز هم بر اساس یک شهر غربی را از میان برداشت.

شهر ایرانی جهانی

هر چند ممکن است این سخن به نظر عجیب بیاید اما شهر ایرانی جهانی بیشتر از آنکه با دوران پهلوی شروع شود که صرفا در برخی از اشکال صوری و سطحی مدرنیته را آغاز کرده بود. با انقلاب اسلامی آغاز شد که در راس شعارهای خود قطع وابستگی به بیگانه را قرار داده بود و در این راه از ابتدا از پشتیبانی اکثریت قریب به اتفاق مردم نیز برخوردار بود. بهایی که این انقلاب بسیار زود، همچون اکثر انقلاب های بزرگ ناچار به پرداختش شد، یک جنگ داخلی و یک جنگ بیرونی بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹)، که تمام توان آن را به خود مشغول کرد اما توانست، در نهایت یک واقعیت ژئوپلیتیک را به کرسی نشاند و آن اینکه ایران با هر حکومتی که داشته باشد دیگر با ژئوپلیتیک پس از جنگ جهانی دوم یعنی به مثابه یک پهنه صرفا وابسته به غرب نمی تواند تعریف شود. بنابراین باید استقلال را برای آن برسمیت شمرد. و هر چند پس از گذشت سی و پنج سال از انقلاب این استقلال ژئوپلیتیک هنوز برسمیت شناخته نشده و آخرین نتایج آن تحریم های بی سابقه اقتصادی علیه ایران است، اما دیگر کمتر متخصصی در جهان هست که ادعا کند می توان به معماری جنگ جهانی دوم بازگشت. و یک ایران وابسته به غرب را به وجود آورد. مگر با سناریوهایی شبیه به افغانستان و عراق که هر کارشناس حتی تازه کاری می تواند درک کند که در کشوری چون ایران با پیشینه تاریخی، فرهنگی، اجتماعی آن در صد سال گذشته ناممکن است. بنابراین می توان ادعا کرد که شرایط به وجود آمدن یک شهر ایرانی جهانی از پس از جنگ تحمیلی به وجود آمد. هر چند این شهر، در ابتدا بدون توجه به الگوهای ارزشی انقلاب که صدها هزار نفر برای آنها شهید شده بودند، تمایلی نولیبرالی را برای ایجاد یک شهر کاملا منطبق برالگوی غربی از خود نشان می داد. روند افسار گسیخته شهری شدن کشور در دهه ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰، ورود گسترده تبلیغات در همه عرصه

ها، پولی شدن همه روابط، بالا گرفتن فساد مالی که در دولت‌های نهم و دهم به اوج خود رسید، نتایج عدم درک یک مساله ساده بود: اینکه اولاً شهر ایرانی - جهانی ضرورتی تام است که انقلاب ایجاد کرده است زیرا هم سرمایه‌های فرهنگی را به شدت افزایش داده (با پنج میلیون دانشجوی مشغول به تحصیل، یک میلیون ورودی جدید و گسترش نظام دانشگاهی در دور افتاده‌ترین مناطق کشور)، هم نیم از جمعیت کشور را که تقریباً جایی جز در اقشار بسیار محدود و درصد بسیار کوچکی از اشرافیت شهری عایب بودند، یعنی زنان را به صورت گسترده و در همه زمینه‌ها وارد نظام اجتماعی کرده است (فکوهی ۱۳۸۴، ب، ۱۱۵-۱۴۱) و هم جمعیتی جوان را بدل به اکثریت مطلق و پایدار جمعیتی کشور کرده است یعنی در مجموع نیازهایی را به وجود آورده است که تنها در توزیع و سازمان دهی فضا به صورتی دموکراتیک و بر اساس یک «مدرنیت» یا «مدرنیت‌ها» بی‌متکثر قابل پیاده شدن هستند.

الگوی شهر ایرانی جهانی بنابراین باید تقریباً همه چیز را تغییر می‌داد و برای جمعیتی در خود فضا‌های لازم را ایجاد می‌کرد که دارای تکثر در سبک زندگی و اندیشه، تکثر جنسیتی و سنی، جابه‌جایی‌های بسیار بالای درون و بین شهری و ... بودند. حتی آنچه در واکنشی علیه انقلاب و تغییرات حاصل از آن در کوتاه مدت ایجاد شده بود یعنی مهاجرت گروه بزرگی از ایرانیان به خارج از کشور و شکل گرفتن یک دیاسپورای ایرانی به ویژه در ایالات متحده، در امواج میان و دراز مدت پس از انقلاب بدل به یکی از عوامل اصلی خود تغییر انقلابی فضا شد: اکثر این مهاجران که هرگز رابطه خود را حتی در همان ابتدا نیز با اقوام خود در ایران و با مسائل و فرهنگ ایرانی قطع نکردند (فکوهی، ۱۳۸۸، ۱۱۱-۱۳۸)، از دهه دوم انقلاب شروع به بازگشت به کشور کردند، بسیاری برای همیشه، و بسیاری نیز برای رفت و آمدهای سیستماتیک و تاثیر گزار. این جمعیت دیاسپورایی که به دلیل سرمایه‌های اولیه فرهنگی و اقتصادی خود به قدرتی قابل اهمیت در خارج از ایران نیز تبدیل شده بدف بعدها تأثیری مستقیم بر سیر حوادث در ایران و شکل‌گیری محیط‌های جدید شهری و به وجود آمدن فضاهایی شد که پیشتر تصورش هم ممکن نبود.

در حقیقت، جا به جایی‌هایی که انقلاب در دهه نخست خود در طبقات اجتماعی، در سرمایه‌ها، در فضا چه درون کشور و چه بین ایران و سایر کشورهای جهان ایجاد کرد، سبب شدند که داده‌های مساله شهر ایرانی جهانی برای همیشه تغییر کند. اینکه دستگاه

های حکومت مرکزی یا حکومت های محلی (شهرداری ها) چه سیاستی داشتند و چه تمایلی را برای شکل دادن به جامعه پیش گرفته بودند، از این پس صرفا تبدیل به یکی از داده های یک جامعه پیچیده شد که افرادش بیشتر از شعارهای ایدئولوژیک از نیازهای بلافصل خود تبعیت می کردند. جوانان در پی فضاهای شهری خاص خود بودند، همانطور که زنان که تا پیش از انقلاب تقریبا از فضاهای زنانه برخوردار نبوده و با شهرهایی به شدت مردانه سروکار داشتند که جز در نقاط خاصی از بعضی از آنها جایی برای زنان پیش بینی نشده بود. تحصیلکرده ها اینک نیاز به فضاهای فرهنگی را به مثابه نیازهایی مبرم مطرح می کردند و نمی شد تصور کرد که شهر ایرانی جهانی مدرن، جایی باشد بدون تعداد بی شماری فضاهای فرهنگی سینما، سالن نمایش، کافه پاپ، فروشگاه ها و مراکز تجاری، خیابان هایی برای پرسه زدن و غیره. جهانی شدن در راه بود اما همانگونه که گفتیم در دو دهه ۱۳۷۰ - ۱۳۸۰، بیشتر از دغدغه های نولیبرالی و از یک نوع «تجدید نظر طلبی» در شعارهای انقلابی رادیکال و اسلام گر که طبعا با شیوه زندگی و نظام های ارزشی و اخلاقی مشخصی در رابطه با فضا و زمان انطباق داشتند، تبعیت می کرد. شاید نیز به همین دلیل بود که موجی از پوپولیسم از اواسط دهه ۱۳۸۰ به راه افتاد تا شاید بتوان نظام های ارزشی ابتدای انقلاب را در فضا و زمان بار دیگر ایجاد کند. موجی که البته چندان نپایید زیرا همزمان شد با افزایش بسیار شدید قیمت های نفتی در جهان و این بار نیز وسوسه همیشگی پول درمانی به سراغ دولت های نهم و دهم آمد که معصلات اجتماعی را با تزریق پول حل کنند.

نتیجه همان بود که همه شاهد بودیم، یعنی «انحراف» مشخصی در این دولت ها به سوی روابط پولی گسترده، و حتی فاصله گرفتن هر چه روشن تری با جنبه اسلامی ارزش های مردمی به سود آنچه ارزش های ایرانی نامیده می شد و در تضاد با ارزش های اسلامی قرار داده می شدند. مشخص بود که چنین وضعیتی نمی توانست جز به یک آنومی شدید در نظام های شهری منجر شود. یعنی به فاصله اندگی نه تنها برنامه شهر ایرانی جهانی مبتنی بر مدل غربی از سر گرفته شد، بلکه بر جنبه نولیبرالی آن به شدت افزوده شد. واردات محصولات خارجی به شدت افزایش یافت و با روانه شدن درآمدهای یارانه ای به خانواده های حتی روستاها، شهرهای کوچک و متوسط کشور، سبک زندگی مردم به گونه ای حیرت انگیز تغییر کرد و مصرف گرایی به شکلی غیر قابل تصور بالا رفت. در

برابر این موج، البته تمایل به استفاده از یک گفتمان صوری ضد مصرف‌گرا نیز بالا گرفته بود اما دیگر چاره‌ای نبود که پس از پایان این دولت‌ها ما خود را در مقابل شهرهای کوچک و بزرگی ببینیم که بانک‌ها و مراکز تجاری لوکس، فضاهای مصرف‌گرایی در بدترین شکل آن همه جای آنها را اشغال کرده حتی کارکردهای ضروری و اساسی شهر نظیر فضاهای فراغت‌ی سبز، فضاهای تاریخی و غیره را نیز مورد تهدید قرار داده بودند. محیط زیست، آثار تاریخی، زندگی مردم ساده و سنت‌گرا، و اصولاً هر گونه شیوه زیستگاهی سالم چنان به زیر یورش نظام پولی قرار گرفت که نتیجه آن تخریب نظام‌های ارزشی و فرهنگی بود (فکوهی، ۱۳۹۱). فرایندی که بسیاری از جامعه‌شناسان از آن با عنوان فروپاشی فرهنگی یاد کردند.

خوشبختانه‌ای فرایند با روی کار آمدن دولت یازدهم تعدیل شد. و امروز برنامه‌های معقولانه‌تری از لحاظ شهری قابل پیش‌بینی است. از جمله تدوین الگوی شهر اسلامی - ایرانی، که خود می‌تواند یک شهر ایرانی - جهانی تعریف شود که در آن بتوان به تالیفی از مشخصات بسیار متفاوتی که از لحاظ فرهنگی و اجتماعی در جامعه کنونی وجود دارد برسیم و بر اساس آنها بتوانیم مدیریت فضا را به نحو مطلوب‌تری انجام دهیم. این مشخصات را می‌توان در نوعی سازمان‌دهی فضایی در شهری جهانی اما ترکیبی تعریف کرد که مولفه‌های زیر را در مد نظر قرار داده و برای آنها برنامه‌ریزی‌های کوتاه و دراز مدت کند.

نظام بیولوژیک (جنسیت، سن، بهداشت و سلامتی)

الگوی شهری در نگاه انسان‌شناسی، بیش و پیش از هر چیز باید با الگوهای بیولوژیکی (زیستی) هماهنگی داشته باشد که به صورت هم‌زمان و در زمان تعیین می‌شوند. از این لحاظ موقعیت کشور ما قابل شناخت است و بر اساس آن می‌توان به گروهی از نتایج فرهنگی در تعیین الگوی مناسب رسید. ایران کنونی کشوری است بسیار جوان که بنابر آمار آخرین سرشماری (۱۳۹۰) (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۲) حدود ۶۵ درصد جمعیت آن زیر ۳۰ سال قرار دارند. افزون بر این سن ازدواج در طول پنجاه سال از ۱۳۳۵ تا ۱۳۹۰، در زنان از ۱۸/۵ سال به ۲۳/۶ و در مردان از ۲۵/۷ به ۲۷/۱ در نقاط شهری که بیش از ۷۰ درصد از جمعیت کشور (۵۳ میلیون از ۷۱ میلیون جمعیت کل) را تشکیل می‌

دهند. می بینیم که میزان نیازها بر اساس جنسیت و شهرنشینی و سن ازدواج دقیقا در گروه های سنی خاصی تجمیع شده است. یعنی جوانانی و نوجوانانی که در کوتاه یا میان مدت باید از فضاهای شهری برای پاسخ دادن به نیازهای خود و تشکیل خانواده و فراغت و کار استفاده کنند. جمعیت جوان، عموما جمعیت سالمی است اما همین سلامت خود دارای تبعاتی است یعنی نیاز به حرکت و برخورداری از امکانات فراغتی را افزایش می دهد. از این رو شهری که ما باید در پی ساختن الگویی برای آن باشیم باید بتواند لبش از هر چیز بر «جوانی» و بر «جنسیت» تأمید داشته باشد. زنان به صورت گسترده وارد نظام اجتماعی شده اند و این را در آمار دیگر که مربوط به سطح سواد می شود نیز خواهیم دید. بنابراین شهر ما باید بتواند فضاهای جنسیتی بیشتری را تعریف کند.

شهر سنتی و حتی شهر مدرن ما، شهرهایی تقریبا به طور کامل مردانه بوده اند که در آنها حضور زنانه نادیده گرفته شده است. دلیل روشن بوده است: تقسیم فضاهای خصوصی / عمومی با فضاهای درونی / برونی، تقسیمی کاملا «طبیعی» به نظر می رسیده است. بدین معنا که زنان مکان «طبیعی» خود را در «درون» یا «خانه» (فضای خصوصی) می یافته اند و مردان مکان «طبیعی» خود را در «برون» (فضای عمومی). و تنها در فضاهای محدود و محدودی حضور زنانه پیش بینی می شده است که عموما فضاهای نیمه عمومی به شمار می آمده اند (بخش های خاصی از مساجد و تکیه ها، برخی از مدارس، حمام های عمومی،...). چنین وضعیتی در یک شهر مدرن اسلامی - ایرانی قابل تداوم یافتن نیست و فضاهای جنسیتی زنانه باید به شدت افزایش بیابند. این افزایش خود به دو صورت ممکن است. نخست در قالب فضاهای تفکیک جنسیت یافته که در شهرها امکان ایجاد و ضرورت آنها وجود دارد اما نمی توان به دلایل مختلف فناورانه و اقتصادی آنها را گسترش داد. بنابراین بحث تفکیک جنسیتی در فضا در قالب های محدودی عملی است و نباید بیشتر از آن بر آن اصرار ورزید. تفکیک جنسیتی در محیط های همچون دانشگاه، فروشگاه ها، بانک ها و مراکز خدماتی و غیره، عملا غیر ممکن است اما می توان مدیریت فضا را به نحوی انجام داد که افراد بیشترین رفاه را با توجه به ظرفیت های اخلاقی و الزامات و عرف و ارزش های اجتماعی داشته باشند. اما اینکه نیاز به گشودن فضاهای جنسیتی و فراجنسیتی در شهر های جدید مطلقا ضروری است نباید مورد شک باشد. با وجود این، الگو برداری از یک مدل جهانی مثلا الگوی اروپای غربی در یک کشور اسلامی

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۳

نه درست است و نه ممکن و بهتر است در این زمینه ابتکارهای فضایی بیشتری مورد توجه باشد که در کشورهای اسلامی شرقی (پاک، ۱۳۸۳، سن، ۱۳۸۸، ۸۹-۱۱۲؛ عظیمی، ۱۳۸۱؛ ویلر، بیتلی، ۱۳۸۴) از جمله در آسیا مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

شهر سنتی و مدرن ما، همچنین شهری است که جای چندانی برای جوانان در نظر نگرفته بود. این امر نیز باید به شدت تغییر کند. جمعیت کشور در روند کنونی و دست کم تا چشم اندازی پنجاه ساله جمعیتی بسیار جوان است که باید در طراحی شهری، مورد توجه قرار بگیرد. جمعیت جوان نیاز به تحرک، شادی، نشاط و پویایی بالایی دارد و شهر باید بتواند فضاهای مناسبی برای این امر داشته باشد. مطالعات گوناگونی که در این زمینه در شهرهای ایران به ویژه تهران انجام گرفته‌اند این موضوع را کاملاً نشان می‌دهند (تکیل همایون، ۱۳۷۹؛ شهرداری ها، ۱۳۸۲) برای نمونه محروم کردن شهر از فضای شب، کاری که در حال حاضر ما کرده ایم. و یا عدم امکان پویایی و تحرک در بخش های بزرگی از شهر که به ادارات و سالن های تشریفات و اماکن خاص افراد باسنین بالا اختصاص یافته است با توجه به ترمیم سنی جمعیت و نرخ جمعیت زیر ۶ در صد برای افراد مسن در جامعه منطقی به نظر نمی‌رسد. هر چند که جامعه باید برای تمام گروه های سنی پیش بینی فضاهای شهری را بکند اما این فضا ها باید نسبتی منطقی با نیازهای سنی داشته باشند. شهرهای ما، شهرهای کهن سالان است و به همین جهت نیز جوانان در آنها با خطر به انحراف کشیده شدن از طریق روی آوردن به حرکات کژکارکردی دارند. وقتی فضاهای مناسبی برای تفریح و فراغت و تخلیه نیروی شادی و جوانی وجود نداشته باشد، طبعا جوانان به سوی تبدیل هر محیطی، ولو یک محیط ماملا نامناسب به یک محیط تفریحی می‌روند.

سرانجام آنکه حق اقلیت ها در مفهوم کسانی که در اکثریت جای ندارند ، یعنی نه جوان هستند و نه سالم، باید در نظر گرفته شود. شهرهای ما برای افراد ناتوان و بیمار شهرهایی به شدت خطرناک و غیر قابل زیست هستند و تاسیسات و فضاهای شهری که بتواند به این اقلیت ها امکان حمل و نقل راحت استفاده و بهره مند شدن از همه امکانات را بدهد در حد بسیار پایینی هستند و این امر باید تصحیح شود. ما از شهر کهن سالان سخن گفتیم اما این کهن سالی بیشتر از آنکه به مثابه یک امر فیزیکی مشاهده شود، در قالب گروهی از رفتارهای ارزشی خود را مشخص می‌کند. منظور آن است که شهرهای ما

حتی برای کهن سالان ایمن نیستند و امکانات لازم را برای کهن سالی (به مثابه گونه ای ناتوانی) نمی دهند. اما اندیشه کهن سالی، مثلا واهمه داشتن و هراس از شادی و نشاط، در آنها موج می زند. هر گونه بروز شادی در شکل جوانانه به نوعی هراس تبدیل می شود که این خود از نشانه های نوعی پیرسالاری است که با بحثی که درباره نبود امکانات حتی برای کهن سالان کردیم تضادی ندارد. این نکته نهایی را نیز فراموش نکنیم که اهمیت دادن به یک واقعیت فیزیکی یعنی حضور پررنگ تر جوانان و به ویژه زنان در شهرها به هیچ وجه ضرورتا در تضاد با نظام های ارزشی تاریخی ما یعنی احترام به سنین بالا و لزوم رعایت شئونات در تضاد قرار نمی گیرد. مگر آنکه ما خود چنان از ابزاری آمرانه استفاده کنیم که بروز این احساس ها ر به واکنش های «طبیعی» تبدیل نمائیم.

نظام حافظه تاریخی (میراث فرهنگی مادی و غیر مادی)

برای آنکه یک نظام فرهنگی دارای هویت یعنی تشخیص باشد باید بتوان خود را نسبت به «دیگری» باز شناسایی کند. این امر در شهر نیز وجود دارد. هر شهری باید دارای هویتی خاص خود باشد. این هویت در عین حال به یک هویت یکسان و واحد محدود نمی شود. بلکه باید بتوان هم به صورت عام تعریف شود و هم به صورت خاص. در اینجاست که ابزارهای خاطره و حافظه جمعی به کار می آیند تا از طریق نظام های نشانه شناختی و یادمانی بتوانند این هویت ها را ایجاد کنند (لینچ، ۱۳۷۶؛ دوسرتو، ۱۹۹۰؛ نورا، ۱۹۸۴-۱۹۹۲، کاندلر ۲۰۰۵). کاری که بارت در رابطه با توکیو انجام داده است نشان می دهد که چگونه هویت شهری با هویت فرهنگی پیوند می خورد (بارت، ۱۳۸۳، ۵۵-۶۸).

منظور از هویت عام، هویتی غالب است که شهر باید بتواند برای خود ایجاد کرده یا آن را حفظ و تقویت کند تا تصویری مثبت از خود ارائه دهد. این امر بدان معنا نیز هست که اگر شهری به هر دلیلی دارای یک هویت عام منفی باشد (مثلا به عنوان شهری خوابگاهی، محل انحراف و جرم بالا، بدون جاذبه های شهری و غیره...) بتواند این هویت منفی را اصلاح و آن را به هویتی مثبت تبدیل کند. برای نمونه در ایران شهرهایی مثل اصفهان، شیراز، تبریز، قزوین، یزد و... دارای هویتی های عام و شناخته شده فرهنگی - تاریخی هستند که در فضا و عناصر تاریخی خاصی بروز می کند باید آنها را در همین جهت تقویت کنند. این تقویت باید به گونه ای باشد که در عین خصوصیات مشترک

(سیاحتی بودن) مشخصات خاص محلی مثلا کویری بودن اقلیم یزد و خانه های خاص آن، یا محیط سبز اصفهان شیراز و باغ هایشان و غیره بتواند در همه عناصر شهری بروز کرده و خود را نشان دهند. همین را می توان درباره شهرهای قم یا مشهد گفت که خصوصیات تاریخی از آنها شهرهای زیارتی و با میراث های فرهنگی برجسته ای در دین اسلام و تشیع ساخته است و یادمان ها در این شهرها باید بتوانند همچون شهرهای گروه نخست، در نشانه شناسی های خود و در تمام شهر این خصوصیات را برجسته کنند. شهرهایی که فاق میراث فرهنگی هستند و شهرهایی جدید به حساب می آیند بیشتر می توانند هویت خویش را بر اساس همین مدرنیته و نو بودن متمرکز کنند، بنابراین فضا سازی و مدیریت فضا در شهرهایی مثل اراک و گرمسار و کرج کاملا متفاوت از شهرهای با پیشینه تاریخی طولانی است.

اما افزون بر خصوصیات عام، هر شهری باید این دقت و توجه را داشته باشد که در مدیریت خود، فراموش نکند که هویت های خاصی نیز درون خود دارد. اولاً هویت هایی که در هر شهر دیگری هم وجود دارد. بنابراین نباید انتظار داشت که در یک شهر سیاحتی هیچ عنصری زیارتی یا گروه های وابسته با آنها وجود نداشته باشند و یا فضا های مناسبی برای آنها پیش بینی نشده باشد و برعکس. گروه های کوچک باید بتوانند در همه شهرها هویت خود را با توجه به حفظ هویت عمومی شهر حفظ کنند. البته این نکته نیز گفتنی است که در ایران و در یک شهر اسلامی - ایرانی نیز همچون یک شهر اروپایی یا آمریکایی، هویت عمومی شهر تا حد زیادی در اینکه چه کسانی در شهر زندگی کنند تاثیر دارد و باید هم داشته باشد. این بدان معنا است که کسی که یک شهر مذهبی یا سیاحتی را برای زندگی انتخاب می کند باید ملاحظات هویت عمومی شهر را در نظر بگیرد و مثلا انتظار نداشته باشد در اصفهان یا شیراز همانگونه زندگی کند که در قم و مشهد. کما اینکه هیچ کس مثلا در آمریکا نیز انتظار ندارد که در نیویورک به همانگونه زندگی کند که در لس آنجلس، یا در واشنگتن به گونه ای زندگی کند که در یک شهر کوچک در ایالات مرکزی آمریکا. تهیه نقشه و مطالعه ای انسان شناختی درباره هر شهر کشور می تواند مدیریت فضا را برای مسئولان ساده کند. نخستین طرح در این زمینه را ما در شهر تهران در سال ۱۳۹۲ برای اداره کل مطالعات اجتماعی شهرداری تهران به اجرا در آوردیم که کتاب آن بزودی به انتشار خواهد رسید (طرح شهرداری تهران، ۱۳۹۲).

نظام ارزشی (میراث دینی، اخلاقی و عرفی)

عنصری اساسی در برنامه ریزی برای پیشرفت و توسعه و شکل دادن به شهرهای آینده اسلامی - ایرانی، توجه به این نکته اساسی است که نظام های دینی، اخلاقی و عرفی، به صورت میراث های فرهنگی دراز مدت عمل می کنند و ما باید در آنها به دو نکته مهم دائما توجه کنیم. نخست آنکه این نظام ها هر چند بسیار با یکدیگر هماهنگ هستند اما لزوما انطباق کامل با یکدیگر ندارند و در طول تاریخ با یکدیگر بیشتر وارد نوعی همسازی (articulation) شده اند. بنابراین در مدیریت و تبیین فضاها و کارکردهای شهری باید به این نکته توجه زیادی داشت که مخرج مشترک های اساسی این سه روند را در نظر گرفت که بنا بر اقشار و موقعیت های اجتماعی نیز بارهای متفاوتی داشته و به صورت های مختلفی تجربه و فهمیده و به اجرا در می آیند. مثلا یک گروه پایبند به مسائل دینی و سنت گرا شیوه زندگی همسانی با گروه دیگری که آن نیز به مسائل دینی پایبند باشد اما سنت گرا نبوده و خود را بیشتر در مدرنیته تعریف کند، ندارند. باز میزان پایبندی به عرف اجتماعی در کنار دین، شیوه های زندگی مختلفی را می سازد. عرف، یعنی شیوه های رایج تاریخی و امروزی که در جامعه وجود دارد، در حالی که دین از اصولی قطعی حرکت می کند که البته با بر مورد جای تفسیر هم دارند اما نه به اندازه ای که عرف اجازه می دهد.

همین که در این جا ما از شهرهای اسلامی - ایرانی سخن می گوئیم یعنی دستکم دو نوع منطق تاریخی را در مد نظر گرفته ای یکی مساله ایرانی بودن که خود را عمدتا در عرف و سنت نشان می دهد و دیگر مساله اسلامی بودن که خود را عمدتا در دین اسلام نشان می دهد. اما این بدان معنا نیست که لازم باشد و یا اصولا ممکن باشد این دو را از یکدیگر جدا کرد. اصولا جدا کردن ایرانیت از اسلامیت دستکم از هزار سال پیش به این سو امری کاملا ناممکن است، مگر در قالبی ایدئولوژیک. منظور آن است که ممکن است گروهی به دلایل حزبی و ایدئولوژیک سیاسی نافی یکی از این دو وجه به سود وجه دیگر بشوند و خواسته باشند در اندیشه و رفتارهای شخصی خود بر اساس این ایدئولوژی عمل کنند. اما چنین کاری بدون شک در فرهنگ و زندگی روزمره و در ذهنیت و نظام های ارزشی و نشانه شناختی و تجربه واقعی فرهنگی ناممکن است. بدن گونه است که می بینیم در ایران تلفیقی کاملا پیچیده اما کاملا کاربردی میان تقویم های شمسی (پیش از

اسلام) و قمری (اسلامی)، میان جشن‌های و مراسم باستانی ایرانی و جشن‌ها و عزاداری‌های اسلامی به وجود آمده است و مردم بدون آنکه مشکلی پیدا کنند هم مراسم نوروز را جشن می‌گیرند و هم نیمه شعبان و تولد ائمه و اهل بیت را و حتی اگر به دلایل تقویمی جشن و عزایی هم با یکدیگر هم زمان شوند راهی می‌یابند که به هیچ کدام از آنها بی‌حرمتی نشود. راز این امر در آن است که یک پهنه فرهنگی می‌خواهد همه ارزش‌های دینی، اخلاقی و عرفی خود را حفظ کرده و هیچ کدام از این منابع غنی را از دست ندهد. از این رو مابه‌ازاین فضایی این امر را باید بتوان در فضای شهری و طراحی آن نیز به دست آورد. همین امر را به صورت گسترده‌ای درباره هویت‌های قومی و محلی در ایران نیز می‌توان گفت (فکوهی، ۱۳۸۸؛ ۱۳۹۰ الف؛ الینگ، ۲۰۱۳).

نظام اقتصادی - فناورانه (مدیریت گردش سرمایه و دانش)

گفتیم که شهرها مراکز همواره انباشت سرمایه قدرت بوده‌اند. همین امر سبب شد که در دو انقلاب فناورانه بزرگی که بشریت در طول دو بیست سال اخیر تجربه کرده است یعنی انقلاب صنعتی (برودل، ۱۳۷۲، ۱۳۸۰) از یکسو و انقلاب اطلاعاتی (سوجا، ۲۰۰۰؛ کاستلز، ۱۳۸۰؛ کاستلز، ۱۳۹۰؛ گیدنز، ۱۳۸۴؛ هاروی، ۱۳۹۲، ۲۰۰۹) از سوی دیگر، شهرها همواره در مرکز تغییرات قرار داشته باشند. در انقلاب نخست، شهرها بدل به زیستگاه‌های اصلی همه انسان‌ها شدند و شکل زیستگاه شهری به شدت دموکراتیزه شد. در انقلاب اطلاعاتی نیز، شهرها توانستند با تقسیم کاری که در سطح بین‌المللی، منطقه‌ای و محلی به وجود آوردند به نوعی سازماندهی جدید فضا دست بیابند که البته هنوز کامل نشده و مراحل بحرانی را می‌گذرانند اما اگر بخواهد موفق شود باید بتواند الزامات انقلاب اخیر را در خود جای دهد.

نظام اقتصادی حاکم در شهرها و واحدهای سیاسی اصلی که این شهرها را درون خود گرفته‌اند (یعنی کشورها یا دولت‌های ملی) در حال حاضر تنها سرمایه‌داری در اشکال مختلف آن است: یا سرمایه‌داری نو لیبرال (نظیر آمریکا) یا سرمایه‌داری اجتماعی (نظیر اسکاندیناوی)، یا ترکیب‌هایی از این دو (نظیر فرانسه، آلمان و بریتانیا)، یا سرمایه‌داری جهان‌سومی دموکراتیزه شده (نظیر هند) و یا سرمایه‌داری جهان‌سومی غیر دموکراتیک (نظیر چین). شهرهای این کشورها نیز عموماً زیر نفوذ نظام‌های سرمایه‌داری

هستند که آنها را مدیریت می‌کنند. از این رو در سرمایه داری های اجتماعی و دموکراتیک با موقعیت های انسانی بهتری روبرو هستیم و در نمونه های سرمایه داری نولیبرال و غیر دموکراتی با بدترین و غیر انسانی ترین شهرهای ممکن. شاخص کیفیت زندگی در شهرها و شاخص توسعه انسانی سازمان ملل (HDI) ابزارهای مناسبی برای اندازه گیری و مشخص کردن وضعیت کنونی در جهان هستند.

از نقطه نظر فناورانه، شهرها امروز هر چه بیشتر از فناوری اطلاعاتی که حاصل انقلاب اطلاعاتی بوده است تبعیت می‌کنند. منتها تجربه بیست یا سی سالی که از انقلاب اطلاعاتی می‌گذرد نشان می‌دهد که ابزارهایی که در ای انقلاب به وجود آمده اند و مهم ترین آنها یعنی شبکه به هم پیوسته اطلاعاتی که همه کس و همه چیز را به هم وصل کرده است، لزوما نتوانسته است به وسیله نظام های سیاسی خام یعنی سرمایه داری مدیریت و کنترل شود و در نتیجه کار به بحران هایی اساسی در همه حوزه ها از اقتصاد و سیاست گرفته تا حوزه اجتماعی و محیط زیست غیره کشیده است. ای بحران ها بیش از هر کجا در نظام های توسعه یافته اروپایی و آمریکایی دیده می‌شوند که خود را کاملا مصون از هر بحرانی می‌دیدند. اما در کشورهای در حال توسعه نیز بحران هایی که از پیش نیز وجود داشت به همین دلایل شدت گرفته اند.

آنچه بدون شک باید مد نظر ما باشد این است که الگوی یک شهر اسلامی - ایرانی که بتواند به پیشرفت، رفاه و اسایش و اخلاق و دین برای ساکنان خودش نزدیک شود، نمی‌تواند بر اساس سرمایه داری نولیبرالی متاخر تنظیم شود. این سرمایه داری در تجربه پنجاه سال اخیر حد در جهان نشان داده است که به شدت مخرب است و بر اساس درک خاصی از جهانی شدن می‌تواند تعریف شده و به پیش رود که اصل را بر تخریب همه فرهنگ های کوچک به سود فرهنگ های قدرتمند بگذارد. و قدرت فرهنگی نیز در اینجا نه در معنای واقعی و تاریخی آن بلکه با توجه به قدرت خام سرمایه و زور سنجیده می‌شود. از این رو به نظر می‌رسد که پیش گرفتن راه سرمایه داری اجتماعی در شرایط کنونی جهانی راهی منطقی تر باشد. البته اینکه باید نظام ما به سوی خروج از منطق سرمایه داری پیش برود بدون شک آرمانی قابل دفاع از لحاظ اخلاقی است اما اینکه شرایط چنین خروجی امروز آماده باشد کاملا به زیر شک است زیرا در اقتصاد و فناوری به هم پیوسته ای که امروز ما در جهان مشاهده می‌کنیم چشم انداز پایای سرمایه داری

حتی از قرن نوزدهم نیز کمتر قابل تصور است. بهر رو به باور ما این بحث امروز چندان مطرح نیست. بحثی که امروز چه در کشورهای توسعه یافته و چه در کشورهای در حال توسعه مطرح است این است که خروج از روند پولی شدن جامعه و سرمایه داری نولیبرالی در کوتاه و میان مدت ضروری است. برای ما باید به سوی شهرهایی هر چه انسانی تر برویم که ملاحظات چون احترام به دین و اخلاق و محیط زیست و به پایداری توسعه را در رده اول دغدغه های خود قرار دهند.

از همین جا نیز می توان به بحث فناوری اشاره کرد. فناوری اطلاعاتی همچون یک تیغ دو لب است. از یک سو این فناوری امکان رشد سرمایه داری ولی و مالی و نولیبرالیسم ر به صورت گسترده ای فراهم می کند. اما از سوی دیگر این امکان را برای خروج از این نوع سرمایه داری و حرکت به سوی انسانی کردن هر چه بیشتر روابط بین فرهنگ ها و انسان ها ایجاد می کند. حال این بر ما است که چگونه از این فناوری ها در جهت آزادی بیشتر، شفاف کردن هر چه بیشتر گردش اطلاعات و دموکراتیک کردن هر چه بیشتر تولید و توزیع دانش استفاده کنیم. حرکت از دموکراسی انتخاباتی و تفویض اختیاری به دموکراسی مشارکتی، و حرکت از انحصار های دانش و رسانه به سوی آزادی کامل گردش اطلاعات و دانش در جوامع آینده، حرکاتی هستند که هر چند امروز به نظر آرمانی بیایند، اولاً با ابزارهای جدید اطلاعاتی ممکن هستند و ثانیاً از خوب مسائل را تحلیل کنیم، تنها و شاید آخرین راه حل ها برای نجات انسان ها از موقعیت های بن بست است که برای خود ایجاد کرده اند، به شمار می آیند.

نظام جهانی (قرار دادن نظام های شهری محلی در زمینه های جهانی، اعم از منطقه ای و فرامنطقه ای)

رابطه شهر اسلامی - ایرانی با نظام جهانی میز از دریچه همان دیدی می تواند صورت بگیرد که ملاحظات بالا را مطرح کردیم. نخستین امری که در این زمینه باید بدان توجه داشته باشیم آن است که به دلایل اقتصادی، فناورانه، اجتماعی و غیره امروز زیستن به شکل جزیره ای، حتی به صورت جزایر منطقه ای، امری ناممکن است. انتخاب امروز بر سر آن نیست که جهانی شدن را بپذیریم یا نپذیریم، بلکه بر سر آن است که چگونه فرایندی جهانی شدنی که درونش چه بخواهیم و چه نخواهیم، قرار گرفته ایم، مدیریت

کنیم. امروز دیگر هیچ نقطه‌ای از کوچکترین روستا تا بزرگترین کشور نیست که بتوان ادعا کند می‌تواند یا توانسته است در حاشیه جهانی شدن باقی بماند. مگر که در توهمی کامل باشد، که این توهمی است که فرایند جهانی شدن خود تمعدا برای گروهی از کشورها و مناطق ایجاد می‌کند. مساله بنابراین آن نیست که چگونه جهانی شویم، بلکه آن است که چگونه جهانی شدن خود را مدیریت کنیم.

اگر با این دید به مسائل بنگریم. حق برخورداری از هویتی فردی، جماعتی، قومی، محلی، ملی، منطقه‌ای و حتی جهانی، حق همه ساکنان کره زمین است به عبارت دیگر هر کس در جهان حق دارد هویتی را که می‌خواهد داشته باشد. اما این «حق» موقعیتی آرمانی است که در حقیقت صرفا با در نظر گرفتن چهارجوب‌هایی که هر فردی در آن زندگی می‌کند به صورت نسبی قابل تحقق است. به عبارت دیگر یک فرد نمی‌تواند در یک جماعت، در یک شهر، در یک کشور یا در جهان زندگی کند و خواسته باشد صرفا هویت خویش را حفظ کند، ولو آنکه این هویت به هویت‌های دیگر ضربه وارد کند. هم از این رو باید هویت‌های گوناگون بتوانند با ابزارهای پیچیده که مهم‌ترینش در بحث ما مدیریت فضا و زمان است، با یکدیگر همساز شوند. شهر اسلامی - ایرانی چنین رسالتی دارد که بتوان چنین حدی از آزادی و عدالت را در خود به وجود بیاورد. روشن است که این امر به سادگی قابل تحقق نیست اما اینکه غیر قابل تحقق باشد را نمی‌توان پذیرفت زیرا بسیاری از واقعیت‌های ساده‌ای که ما امروز می‌بینیم حاصل به تحقق در آمدن آرمان‌ها و اتویپاهای انسان است (سیوران، ۱۹۹۸؛ ویلیامز، ۲۰۱۰). اما چنین شهری بدون تردید با فاصله گرفتن تصنعی از آنچه تصور می‌کنیم جهانی شدن است بدون شک محقق نخواهد شد. ما بیرون از جهانی شدن نیستیم که بخواهیم تصمیم بگیریم آیا به آن وارد شویم یا خیر و چگونه وارد شویم. ما کاملا درون جهانی شدن هستیم و مساله این است که بخواهیم آن را بپذیریم یا نه و وقتی پذیرفتیم بتوانیم این حضور را مدیریت کنیم یا نه.

نتیجه‌گیری

پروژه الگوی شهر اسلامی - ایرانی پیشرفت، صرف نظر از اینکه این نام و عنوان را بهترین عنوان برای این پروژه بدانیم یا خیر، پروژه‌ای قابل تحقق است. زیرا امروز بیش از یک میلیارد از مردم جهان در حوزه اسلامی قرار گرفته‌اند و این یک هویت جهانی بسیار

مهم را می‌سازد. از سوی دیگر امروز ایران و زبان فارسی جمعیتی صد میلیونی را تشکیل می‌دهند که قدرتی مهم از لحاظ فرهنگی به شمار می‌آید. به این امر باید قدرتی را اضافه کرد که تمام زبان‌های ایرانی دیگر کشور و اقوام ما برای گسترش و نفوذ فرهنگی در سطح جهان به ما می‌دهند. کردهای ایرانی، برای ما راه‌گشای ورود به جمعیتی بیش از سی میلیون در جهان هستند؛ ترک‌های ایرانی، راهگشای ورود به جهان ترک با بیش از صد میلیون جمعیت و عرب‌های ایران، راهگشایی جهانی با بیش از دویست میلیون نفر. همین را درباره بسیاری دیگر از اقوام نیز می‌توان گفت. از این رو شهر اسلامی - ایرانی بدون شک در بسیاری از موارد در کشور ما، شهری با هویت قومی نیز هست. ابزارهایی که امروز ما در دست داریم برای این پروژه همه ابزارهای مهمی هستند: یک پیشینه غنی تاریخی چند هزار ساله در زمینه شهرنشینی و شهرسازی و سازکارها و رفتارهای شهری؛ یک فرهنگ غنی زبانی و قومی و سبک‌ها و معیشت‌ها و اقلیم‌ها و خاص بودگی‌های فرهنگی که تقریباً در جهان بی‌نظیر است؛ یک جمعیت جوان و آماده کار و تشنه برای آموختن و سرشار از امید برای آینده؛ کشوری با منابع طبیعی بی‌پایان، غنی و ثروتمند سرشار و بی‌نظیر در جهان؛ یک جمعیت دیاسپورایی بیش از یک میلیون نفره ماهر و دارای ثروت و سرمایه‌های فرهنگی بزرگ و دارای تعلق فرهنگی قوی نسبت به کشورشان؛ همه این امتیازات در دست ما است تا شهرهایی بسازیم که بتوانند الگوهای منحصر به فرد به حساب بیایند. اما این نکته مهمی است که همواره باید در نظر داشت و آن اینکه هیچ فرایند خودکاری در این زمینه وجود ندارد. جهان امروز جهان بسیرا خاصی است که در « هر تهدیدی می‌تواند به یک فرصت و هر فرصتی به یک تهدید تبدیل شود. از این رو تنها خود ما هستیم که باید با درک درست شرایط خود و شرایط جهان بهترین اقدام‌ها را برای مدیریت فضا و زمان و ساختن الگویی مناسب برای شهرهای آتی مان و اصلاح شهرهای کنونی به انجام رسانیم

منابع:

- آبراهامیان، ی.، ۱۳۸۹، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، ی.، ۱۳۸۷، *ایران در میان دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، ی.، ۱۳۹۲، *کودتا*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۳

- استعمار، استعمارگری، استعمارزدایی، جهان سوم، ۱۳۸۵، تهران: نشر نی.
- اشرف، احمد، ۱۳۵۳، ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران، در *نامه علوم اجتماعی* سال اول، شماره ۴، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- افشار نادری، نادر، ۱۳۶۳، اسکان عشایر و آثار اجتماعی و اقتصادی آن، در *ایلات و عشایر*، کتاب *آگاه*، تهران: آگاه.
- امان الهی، سکندر، ۱۳۷۰، *کوچ نشینی در ایران*، تهران: آگاه.
- اوژه، م.، ۱۳۸۷، *نامکان‌ها*، ترجمه‌ی منوچهر فرهمند، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- باتامور، ت.، ۱۳۸۰، *مکتب فرانکفورت*، ترجمه‌ی حسینعلی نوذری، تهران: نشر نی.
- بارت، ر.، ۱۳۸۳، *امپراطوری نشانه‌ها*، ترجمه‌ی ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- بحرانی، م.ح.، ۱۳۸۸، *طبقه توسط و تحولات سیاسی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۸۰)*، تهران: نشر آگاه.
- برمن، م.، ۱۳۷۹، *تجربه مدرنیته*، ترجمه‌ی مراد فرهاد پور، تهران: طرح نو.
- برودل، فرنان، ۱۳۷۲، *سرمایه داری و حیات مادی*، ترجمه بهزاد باشی، تهران: نشر نی.
- برودل، فرنان، ۱۳۸۰، *بازنگری در تمدن مادی و سرمایه داری*، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: نشر دیگر.
- بریان، پ.، ۱۳۷۹، *تاریخ امپراطوری هخامنشی*، از کورش تا اسکندر، دو جلد، ترجمه‌ی مهدی سمسار، تهران: انتشارات زریاب.
- پاتر، ر.ب.، ایونز، س.ل.، ۱۳۸۴، *شهرهای پایدار در کشورهای در حال توسعه*، ترجمه‌ی ایران‌دوست، ک. و دیگران، تهران: انتشارات سازمان شهرداری‌های کشور.
- پاگ، س.، ۱۳۸۳، *شهرهای پایدار در کشورهای در حال توسعه*، ترجمه ناصر محرم نژاد، تهران: مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.
- پل فیروزه*، ۱۳۸۹، شماره ۱۹، ویژه فرهنگ شهر، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- تکمیل همایون، ن.، ۱۳۷۹، *تاریخ اجتماعی و فرهنگی*، تهران، ۳ جلد، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- حبیبی، سید محسن، ۱۳۸۰، *از شهر تا شهر*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- حبیبی، م.، ۱۳۹۱، *قصه شهر تهران*، نماد شهر نوپداز ایرانی با تاکید بر دوره ۱۳۳۲-۱۲۹۹، تهران: دانشگاه تهران.
- حبیبی، م.، اهری، ز.، ۱۳۹۱، *زبان طراحی شهری در شهرهای کهن*، مکتب اصفهان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۳

- حبیبی، م. و دیگران، ۱۳۹۰، شرح جریان های فکری معماری و شهرسازی در ایران معاصر با تاکید بر دوره زمانی ۱۳۵۷ - ۱۳۸۳، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- حسامیان، ف. و دیگران، ۱۳۷۷، شهرنشینی در ایران، تهران: نشر آگه.
- حسامیان، فرخ و دیگران، ۱۳۷۷، شهرنشینی در ایران، تهران: آگاه.
- رضوانی، م.ا.، قاضیها، ف.، ۱۳۷۴، روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- سازمان ملل، ۱۳۸۸، شهرها در فرایند جهانی شدن، گزارش جهانی سکونتگاه های انسانی، مرکز سکونتگاه های انسانی سازمان ملل، ترجمه رضا پور خردمند و دیگران، تهران: مرکز مطالعات و برنامه ریزی شهر تهران.
- ستاری، ج.، ۱۳۸۰ الف، جهان اسطوره شناسی، جلد پنجم، اسطوره و حماسه در اندیشه ی ژرژ دومزیل، تهران: نشر مرکز.
- ستاری، ج.، ۱۳۸۵، اسطوره تهران، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- ستاری، ج.، ۱۳۹۱، تهران در قاب شعر، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- ستیران، ۱۳۵۵، گزارش مطالعه استراتژی دراز مدت طرح آمایش سرزمین، تهران: سازمان برنامه بودجه.
- سعید، ا.، ۱۳۶۸، شرق شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- سفری، م.ع.، ۱۳۷۱، قلم و سیاست، از استعفای رضا شاه تا سقوط مصدق، تهران: نشر نامک.
- سلطانزاده، ح.، ۱۳۶۲، روند شکل گیری شهر و مراکز مذهبی در ایران، تهران: انتشارات آگاه.
- سلطانزاده، ح.، ۱۳۷۰، فضاهای شهری در بافت تاریخی ایران، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- سلطانزاده، حسین، ۱۳۶۷، تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران، تهران: نشر آبی.
- سلطانزاده، ح.، ۱۳۹۰، تاریخ مختصر شهر و شهرنشینی در ایران، از آغاز تا ۱۳۵۵، تهران: نشر چهارطاق.
- سلطانزاده، ح.، ۱۳۸۰، معماری و شهرسازی ایران به روایت شاهنامه فردوسی، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- سلطانزاده، خ.، ۱۳۶۵، مقدمه ای بر شهر و شهرنشینی در ایران، تهران: نشر آبی.
- سن، آ.، ۱۳۸۸، هویت و خشونت، توهم تقدیر، ترجمه ی فریدون مجلسی، تهران: انتشارات آشتیان.
- شهابی، ه.، ۱۳۸۷، ممنوعیت حجاب و پیامدهای آن، در استقانی کرونین، ۱۳۸۷، ۲۸۸-۳۱۴.
- شهرداریها، ۱۳۸۲، نشریه شهرداری تهران، شماره ویژه اسکان غیر رسمی در ایران در اقتصاد شهری، سال پنجم شماره ۵۳.

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۳

- عباسی، م.ر.، (به کوشش)، ۱۳۷۲، حکومت سایه ها، اسناد محرمانه و سیاسی میرزا حسن خان سپهسالار، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- عظیمی، ن.، ۱۳۸۱، پویش شهرنشینی و مبانی نظام شهری، مشهد: نیکا.
- فرجام، ر. و دیگران، ۱۳۹۰، مفهوم اجتماعی شهر از منظر متون و تعالیم اسلامی، تهران: مجله برنامه ریزی منطقه ای، سال اول، شماره دوم، تابستان، ۲۷-۴۰.
- فکوهی، ن.، ابراهیمی، م.، ۱۳۸۸، دایاسپورای علمی ایرانی و نقش آن در بومی سازی علوم اجتماعی ایران، تهران: مجله مطالعات اجتماعی ایران، صص. ۱۱۱-۱۳۸
- فکوهی، ن.، ۱۳۸۴، «سازو کار تبعیض مثبت به مثابه ابزار محرومیت زدایی»، تهران: مجله پژوهش زنان ۳(۳)، صص. ۱۱۵-۱۴۱.
- فکوهی، ن.، ۱۳۸۸، همسازی و تعارض در هویت و قومیت، تهران: نشر گل آذین.
- فکوهی، ن.، ۱۳۹۰ الف، نوزایی، شکوفایی و بحران هویت و ملی گرایی عقب افتاده، گفتگو با روزنامه شرق، ۲۳ شهریور ۱۳۹۰، بازیابی در انسان شناسی و فرهنگ <http://anthropology.ir/node/11049> ۲۸ اسفند ۱۳۹۲.
- فکوهی، ن.، ۱۳۹۱، پولی شدن جامعه و سقوط اجتماعی - فرهنگی، گفتگو با نگار حسینی روزنامه شرق، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۱، بازیابی شده در انسان شناسی و فرهنگ <http://anthropology.ir/node/13240> اول فروردین ۱۳۹۳.
- فکوهی، ن.، ۱۳۹۲، دشمنان هم سو، شوونیست های ملی گرا و قوم گرا، گفتگو با داتره المعارف بزرگ اسلامی، مهر ۱۳۹۲، بازیابی در انسان شناسی و فرهنگ <http://anthropology.ir/node/19926> ششم فروردین ۱۳۹۲.
- فکوهی، ن.، ۱۳۹۲، گزارش «انسان شناسی شهری تهران»، مزرکز مطالعات اجتماعی شهر تهران، زیر چاپ.
- فکوهی، ن.، الف ۱۳۸۳، انسان شناسی شهری، تهران: نشر نی.
- فلامکی، م.، ۱۳۸۵، شکل گیری معماری در تجارب ایران و غرب، تهران: فضا.
- کاتوزیان، ه.، ۱۳۸۷، دولت نوین، در استقانی کرونین، ۱۳۸۷، ۲۷-۶۳.
- کاستلز، م.، ۱۳۸۰، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ، ترجمه احد علیقلیان، افشین خاکباز، تهران: طرح نو.
- کرونین، ا.، ۱۳۸۷، رضا شاه و شکل گیری ایران نوین، دولت و جامعه در زمان رضا شاه، ترجمه ی مرتضی ثاقب فر، تهران: جامی.
- گیدنز، آ.، ۱۳۸۴، چشم اندازهای جهانی، ترجمه محمد رضا جلائی پور، تهران: طرح نو.

لینچ، ک.، تئوری شکل خوب شهر، ۱۳۷۶، ترجمه ی دکتر سید حسین بحرینی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

مرکز آمار ایران، ۱۳۹۲، www.amar.org.ir

نقی زاده، م.، الف ۱۳۷۸، منابع و روش شناخت مبانی نظری معماری قدسی و شهر اسلامی، تهران: مجله هنر، شماره ۴۰، ۹۹-۱۱۶.

نقی زاده، م.، ب ۱۳۷۸، مقدمه ای بر روش های احیاء شهر اسلامی در توسعه های شهری معاصر، تهران: نامه فرهنگستان علوم، شماره ۱۲ و ۱۳، سال ششم، بهار و تابستان، صص. ۳۱-۶۶.

هاروی، د.، ۱۳۹۲، پاریس پایتخت مدرنیته، ترجمه ی، عارف اقوامی مقدم، تهران: نشر پژوها ۱۳۹۲
ویلر، ام.، بیتلی، ت.، ۱۳۸۴، توسعه شهری پایدار، ترجمه ی کیانوش ذاکر حقیقی، تهران: مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.

- Agger, B., 1992, *Cultural Studies as Critical*, Psychology Press.
- Appadurai, A., 1996, *Modernity at Large: Cultural Dimensions of Globalization*, University of Minnesota Press.
- Appadurai, A., 2000, *The Grounds of the Nation- State: Identity, Violence and Territory*, in, K. Goldman, U. Hannerz & C. Westin. eds, *Nationalism and Internationalism in the Post- Cold War Era*, London. Routledge.
- Assad, T., 1973, *Anthropology and Colonial Encounter*, Atlantic Highlands: Humanities Press.
- Augé, M., 2013, *L'anthropologue et le monde global*, Paris : Armand Colin.
- Bosworth, E., 2007, *Historic Cities of the Islamic World*, Leiden, Boston: Brill.
- Bell, D., 1973, *The Coming of Post-Industrial Society: A Venture in Social Forecasting*, Daniel Bell. New York: Basic Books.
- Bell, D., A., 1993, *Communitarianism and its critics*, Oxford : Clarendon Press.
- Blanc, M., Fakouhi, N., Raulin, A.(dir.), 2013, "Minorités, métropoles,mondialisations", *Espaces et societies*, no.154.
- Blanchet, P., Francard, M., 2003, «Appartenance, sentiment d'», in, Ferréol, G. ; Jucquois, G., (dir.), 2003, *Dictionnaire de l'altérité et des relations interculturelles*, Paris :Armand Colin. pp. 18-25.
- Bourdieu, P., 1979, *La Distinction*, Paris : Minuit.
- Candau, J., 2005, *Anthropologie de la mémoire*, Paris :Armand Colin.

- Cioran, E.M., 1998, *History and Utopia*, trans. Richard Howard, Chicago: University of Chicago Press.
- De Certeau, M., 1990(1980), *L'Invention du quotidien*, 1. : Arts de faire et 2. : Habiter, cuisiner, éd. établie et présentée par Luce Giard, Paris:Gallimard.
- Deleuze, G., Guattari, F., 1972, *L'Anti-Edipe*.
- Elling, R.C., 2013, *Minorities in Iran: Nationalism and Ethnicity after Khomeini*, New York: Palgrave Macmillan.
- Ferréol, G. ; Jucquois, G., (dir.), 2003, *Dictionnaire de l'altérité et des relations interculturelles*, Paris :Armand Colin.
- Hall, S.(ed.), 1997, *Representation: Cultural Representations and Signifying Practices*, London : Sage.
- Harvey, D., 2009, *Cosmopolitanism and the Geographies of Freedom*, NewYork: Columbia University Press.
- Hoggart, R., 2004, *Mass Media in a Mass Society: Myth and Reality* , Continuum International Publishing Group – Academi.
- Inda, J.X., Rosaldo, R., (eds.), 2002, *Anthropology of Globalization*, Oxford : Blackwell.
- Jay, M., 1996, *The Dialectical Imagination: A History of the Frankfurt School and the Institute for Social Research 1923–1950*, Berkeley, CA: University of California Press.
- Kellerman, A., 1989, *Time, Space, Society, Geographical Societal Perspectives*, Dordrecht, Boston, London : Kluver Academic Publishers.
- Lefebvre, H., 1968, *La Vie quotidienne dans le monde moderne*, Paris: Gallimard.
- Lefebvre, H., 1974, *La Production de l'espace*, Paris : Anthropos.
- Negroponte, N., 1997, *L'Homme numérique*, trad. Fr. , Paris: Pocket.
- Nora, P., 1984-1992, *Les Lieux de mémoire*, Gallimard (Bibliothèque illustrée des histoires), Paris, 3 tomes : t. 1 La République (1 vol., 1984), t. 2 La Nation (3 vol., 1986), t. 3 Les France (3 vol., 1992)
- Policar, A., 2003, « Particularisme/Universalisme », in, Ferréol, G. ; Jucquois, G., (dir.), 2003, *Dictionnaire de l'altérité et des relations interculturelles*, Paris :Armand Colin. pp. 267-273.
- Rapoport, A., 1999, *Spatial Organization and the Built Environment*, in, T. Ingold, *Companion Encyclopedia of Anthropology*, London: Routledge, pp. 460-502.

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارده‌بشت و خرداو ۱۳۹۳

- Soja, E. W., 2000, *Postmetropolis, Critical Studies of Cities and Regions*, Blackwell Publishing Ltd.
- Touraine, A., 1992, *Critique de la modernité*, Paris : Fayard.
- Williams, R., 1981, *Culture*, Glasgow ;Fontana Paperbacks.
- Williams, R., 2010, *Tenses of Imagination: Raymond Williams on Utopia, Dystopia and Science Fiction*, A.Milner (ed.), Oxford and Bern, Peter Lang.
- Wolf, E., 1982, *Europe and Peoples without History*, Berkeley: University of